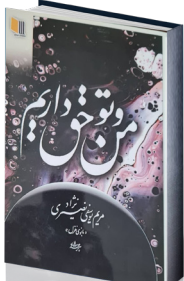




دفتر شعر ربایی «من و تو حق داریم» سروده مریم یوسفی نصیری نژاد (انتشارات اورازان) دربرگیرنده ۱۹۷ ربایی است. «ربایی» به معنای «ترانه‌های پرتشویش» است. ربایی، از بودن و دل ربایی می‌آید و با «رباعی» عربی به معنای «چهار ربایی» تفاوت دارد. عرب‌ها، ربایی را ترانه‌های ایرانی می‌نامند. در این دفتر ۱۰۵ موتیف «عشق» وجود دارد و بسامد عشق و مهر و شور و شوق و مهربانی، نمود بالایی دارد. مریم یوسفی در مقدمه این دفتر می‌نویسد: «... واقعیت، شاعر شده زنی، غنوده بر دوش عشق، رنج را مهربان می‌سراید؛ دومین مجموعه‌ی رباعی‌نام با نام «من و تو حق داریم» تقدیم به آنان که شمع مهر را پروانه شدند!» به ترکیبات تصویری و تعبیرنگاهی بیندازیم: گوشه‌ی محراب، آهوی ضعیف خشم شیرت... از راه به بیراهه نرفتن هنر است... دل مثل پرندۀ بال و پر می‌خواهد، بال ایمان، جنگ طوفان، هنگامه‌ی درد، با عشق میان رنج و غوغا خوبم، عقلی که وبال است نباشد بهتر، کوچه پس کوچه‌های احساس، قربان خدا عنایت اش دم به دم است... «فرزند بهارم، تب و تابم عشق است/ در مطلع هر شعر خطابم عشق است/ روپیده‌ام از خاک پر احساس بهشت/ شاگرد محبت ام، کتابم عشق است!» «ای عقل تو سخت تاختی، مایی عشق/ بی خود به تو اعتبار دادیم... همین!» شاید همین ترکیب‌ها و تعبیر برای شناخت اندیشه‌ی شاعر بس باشد؛ نگاه غالب شاعر، یک عشق افلاتونی و عرفانی است. شق، در عصر معراج فلزات و اصطکاک فلزات چند نوع است: عشق عرفانی و افلاتونی که جهت دوربین نگاهش، آسمان است. به قول مولانا: «گویند فیض‌انم از عشق نیریزی؟/ از عشق ببرهیزم بی با چه در او بریزم؟» است. مریم یوسفی به این عشق عرفانی عنایت دارد و مثل مولانا، عقل و استدلال را پس می‌زند: «بای استدلالیان چوبین بود، پای چوبین سخت بی تمکین بود... او در چندین و چند ربایی دیگر، به اندیشه خیامی نزدیک می‌شود و عشق مولانایی را با افکار خیامی تلفیق می‌کند: «از نامه‌ی سرنوشت خود بی خبریم/ از عیش و خوشی و عاشقی بر حذریم/ در دایره بسته این دخی، چون آدم بی نام و نشان، دربردریم!» شاعر در «دایره بسته این دنیا، راه گریزی باز می‌کند، و چون نصرت رحمانی می‌گوید: «فقل یعنی که کلید، فقل یعنی که کلیدی هم هست... کلید این قفل از نظر شاعر، عشق است: «ای دوست! اگر قفل دری باز نشد/ نومید نشو، هست کلیدی دیگر!» اما شاعر، نمی‌تواند در روایی با «دیو بیداد»، رستم عشق را به میدان بیاورد: «این آدم تا گلو فرو رفته به غم/ بیچاره حریف دیو بیداد نشد»، شاعر، در نهایت این ماجرای پریچرخ خم عشق، این داستان را این گونه ختم می‌کند: «در سایه‌ات از غیر بریدم، حتماً من باشم و یک کوچه بن بست، خوشم...» به قول آن شاعر شقیفته کهن: «من از آن روز که در بند توام، آدم،» یا باز به قول رحمانی: «زغم بیهده‌های عشق، به یاد توام/ من از آن روز که در بند توام، و هر کدام/ نفس را ببندید خورده‌ام.» مریم یوسفی دستگاه فکری منظمی ندارد، گاهی در این ربایی‌های پرشور، به خیام متوسل می‌شود: «بمن بهره‌نباشم از این عمر گران/ مشغول نشوگاه به این، گاه به آن/ یک چشم به هم زدن، به پایان باقی ست/ پس فیض بیر ز نوش هر جرعه رمان».

عشق توان زن و روح است، عشقی که هماهنگی ذهنی، قلبی و جسمی برافروخته‌ای دارد. عشقی که گوشت و رگ و عصب دارد. شاعر باید عشقی را دنبال کند که کمیت (کمیت + کیفیت) دارد. کمیت، زمان اندازه و کوتاه است. کیفیت زمان از نظر ما و خیام چگونگی گذر زمان است. شاعر نباید به گذشته‌ی رنجبار بنگرد. او باید به حال بنگرد. شاعر برای آن که اسارت و بوجی را گوارا کند به یاد‌های شادمانی روی می‌آورد. خیام در این دفتر مکرر با سرنوشت متحد و محدودیت حیات یاده با امکانات هستی بخش را پیشنهاد می‌کند. یاده، صرفاً شراب نیست بلکه دربردارنده هر چیزی است که مایه‌ی شادمانی و شیرینی زندگی می‌شود، مثل عشق، موسیقی، شعر، آب، نان، شراب، عسل و خرد و هر چیز دیگر: «نابنده و خوش نوید می‌داد به من/ یا بوسه فقط امید می‌داد به من/ خورشید، از آسمان زیبا با عشق/ یک شاشه گل سفید می‌داد به من.» و ربایی دیگر: «با خنده صبح و ارغمانی مستم/ در زیر درخت ارغوانی مستم/ چون فصل بهارم که به عطری از خوش/ شبید و قوی و جوادانی مستم.» و عشق می‌تواند همین هاهم باشد: «مبهوت نگاهی شدم از جنس بلور، قدح شورانگیز، در بین غم از عشق، طرب، عطر خوش، محفل نور و مهر، رایحه‌ی ناب‌تر از یاس، شادی حساس، سرو گلندام، بارش غزل...» شاعر باید بیشتر در این حوزه و حوضه غوص کند، شناور باشد.



علی اکبر جانوند در گفت وگو با «آرمان ملی»:

شعر کردی و فارسی خوشاوندان یکدیگرند

آرمان ملی- بیتا ناصر: اقلیم کردستان به دلایل مختلفی همچون موقعیت جغرافیایی، پیشینه فرهنگی و زبانی و همچنین مصائبی که سالیان سال به لحاظ عوامل سیاسی، جنگ و بی ثباتی در منطقه متوجه مردم بوده، سرزمین شعر و ادبیات است؛ آنقدر که از طی چند دهه گذشته و به همت مترجمان، مخاطبان ایرانی با چهره‌های سرشناسی چون شیرکوبیکس، فرهاد پیربال، لطیف هلمت، بختیار علی و... آشنا شده‌اند. انتشار دو مجموعه شعر از بختیار علی و کژال ابراهیم از سوی نشر چارکوچه، بهانه‌ای شد تا با علی اکبر جانوند مترجم این دو اثر گپ و گفتی را رقم بزنیم. او که مترجم است: «شیرکورا باید با گوش ترجمه کرد، بشنوی را با ذهن، بخیرای علی را با فلسفه، و کژال را با دل و بدن زبان.»

«زن... ای باشنده بزرگوار!» و «آسمان شبی پر از ستاره مجنون»، دو عنوانی است که با ترجمه شما و از سوی نشر چارکوچه در دسترس علاقمندان به اشعار کردی قرار گرفته است. در وهله نخست درباره این دو مجموعه و شاخصه‌ها و ویژگی‌های اشعار بختیار علی و کژال ابراهیم خدر توضیح دهید.

اندا باید عرض کنم نکته مهم در ترجمه‌ی این شعرها این است که فرصتی ایجاد می‌کند تا خواننده فارسی‌زبان با تصاویرها و فضای خاص و زبان شعر کردی معاصر آشنا شود. از منظر محتوایی، شعرهای بختیار علی ترکیبی از دغدغه‌های فردی، تاریخی، اجتماعی و فرهنگی‌اند. عشق، جنگ، مهاجرت، هویت، درد و ایستادگی، موضوع قالب شعرهاست با ساختاری روایت محور، چندلایه و فلسفی! از منظر ترجمه، انتقال مفهوم، تصویرسازی، موسیقی‌زبان شعری بختیار علی به فارسی و ایجاد فضایی که در ترجمه احساس نشود که «صرفاً بازنویسی» شده است، چالش‌هایی است که من مترجم با هرکس دیگری که بخواهد شعر بختیار علی را ترجمه کند، با آن روبه رو خواهد شد. «آسمان شبی پر از ستاره مجنون» تنها یک مجموعه نیست که از چندمان چهل و هفت شعر در یک دفتر شکل گرفته باشد، بلکه از ابتدای آنها، کتاب شعر به معنای واقعی آن است! «زن... ای باشنده بزرگوار!» گزیده شعرهای کژال ابراهیم خدر هم غالباً از مضامین عاشقانه، زنانه و رنج‌آلود تشکیل شده و به‌هنگام، نگاهی انتقادی به پیرامون دارد. کژال گزیده‌گوست و بیانی ساده دارد در عین حال دشوار و عمیق! به عبارتی شعرهای او سهل و ممتنع‌اند.

با توجه به اینکه مخاطب فارسی‌زبان اغلب بختیار علی را با رمان‌هایش می‌شناسد، باز خورد مخاطبان از ترجمه اشعار او را چطور دیده‌اید؟

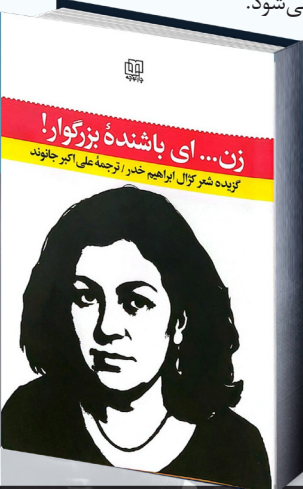
اطلاعات دقیقی درباره فهرست اشعار ترجمه‌شده و بازخورد مخاطبان، آمار گویا و مستندی در دسترس نیست. تنها می‌توان به مقدمه‌های مترجم‌ها یا ویراستارها، و تحلیل‌های مختصر تفصیلی این مجموعه‌های ترجمه‌شده احتمالی، بسنده کرد. اما آنچه خودم تجربه کردم و در رونمایی‌ها و جلسات شعرخوانی مستقیم دیدم و شنیدم اما اظهار تعجب مخاطبان شعر است از اینکه مگر بختیار علی شعر هم می‌نویسد؟ آن هم با این کیفیت و قدرت واژه و رقص قلم! حال اگر ترجمه ناقصی اتفاق بیافتد، خواننده فارسی‌زبان، ممکن است بخش‌هایی از بافت زبانی و فرهنگی کردی را که در اصل شعر وجود داشته‌اند، کمتر تجربه کند؛ ترجمه هرچقدر هم خوب باشد، بی‌گمان بخشی از بعد «زبان مادری» از دست خواهد رفت. در دیگر، به خاطر تراگی انتشار، بازخورد عمومی یا نقدهای گسترده برای این ترجمه‌ها در فضای ادبی فارسی کامل نشده و برای داوری هنوز زود است.

آثار بختیار علی اغلب مرز بین شعر و نثر را درهم شکسته و چندلایه دارد. ترجمه اشعار و جهان بینی خاص او را چگونه است؟

سوال هوشمندانه‌ای است. بختیار علی نویسنده و شاعری است که در آثارش، مرز شعر و نثر را آگاهانه درهم می‌شکند؛ در نتیجه ترجمه شعرهای او، صرفاً ترجمه «شعر» نیست، بلکه ترجمه جهان بینی و زبان فاخر و فلسفی اوست. بیایید این موضوع را از دو منظر نگاه کنیم: ساختار شعر و جهان بینی شاعر؛ و بعد به چگونگی ترجمه‌اش بپردازیم. ساختار شعر بختیار علی (نثر شاعرانه، شعر نثرگونه) در شعرهایش، وزن و قافیه جای خود را به پناهنگ (ریم) دورانی اندیشه و تصویر می‌دهند. شعر او اغلب روایی‌ست، اما روایت‌ها از منطق نثر معمولی نه تنها تبعیت نمی‌کنند، بلکه آگاهانه شکسته، استعاره‌ی تصویری و رؤیایی می‌شوند. در نتیجه، مترجم باید میان دو خطر سیر کند که در نوسان باشد: از یکسو، اگر شعر را بیش از حد نثرگونه ترجمه کند، موسیقی و آیهام و استعاره شاعرانه از بین می‌رود؛ از سوی دیگر، اگر بیش از حد شاعرانه‌اش کند، تفکر و فلسفه نهفته در آن گم می‌شود.

به همین دلیل، ترجمه بختیار علی در سطح زبانی شبیه به ترجمه رمان نیست؛ بلکه نوعی بازآفرینی زبانی است. جهان بختیار علی پر از مفاهیم فلسفی ست؛ مثلاً عشق، آزادی، مرگ و رؤیا برایش مفاهیمی (ontological هستی‌شناسانه) هستند. بنابراین ترجمه شعر او نیاز به مترجمی دارد که اندکی فلسفه بداند، نه فقط زبان ترجمه‌گویی.

بختیار علی در آثارش لحن و نوع روایی خاص خود را دارد که با پیچیدگی و فضایی تراژیک همراه است. در مجموع وجود چنین مواردی، تا چه میزان بر ترجمه تأثیرگذار است؟



بسیاری از اشعار کژال ابراهیم خدر با تجربه زیسته زنانه، هویت و عشق در بستر جامعه کردی گره خورده است. از این منظر چگونه توانسته‌اید این حساسیت‌های فردی و فرهنگی را به مخاطب منتقل کنید؟

چنین پرسشی در حقیقت به قلب ترجمه شعر زنانه کردی می‌زند، به ویژه در مورد شاعری مانند کژال ابراهیم خدر که شعرش نه فقط «درباره زن»، بلکه «از زن بودن» سخن می‌گوید. بنابراین، وقتی مترجم (یا مفسر) با آثار او روبه‌رو می‌شود، دیگر با متنی صرفاً زبانی مواجه نیست؛ بلکه با شبکه‌ای از تجربه‌های زیستی، فرهنگی و تاریخی که باید با ظرافت منتقل شوند. اجازه بدهید این موضوع را در چند محور باز کنم: ۱- وفاداری به «تجربه»، نه فقط به «واژه». در شعر کژال، واژه‌ها حامل حافظه جمعی زنان کرد هستند: بدن، مادر، دشت، خون، نان، کوه، عشق همه بار معنایی مضاعف دارند. مثلاً وقتی او می‌گوید: «وطنی دارم/ هم‌وزن شب‌های تنهایی/ مملو از باران عشق است/ چنان سرای بلند بالا/ همچون غم‌های زنانه‌ام آنبوه/ برای این آدم به دم سوختنم با وطنی که/ نامش را زآتش نهاده‌ام» ۲- رساندن صدای «زن درون جامعه»، نه تصویر بیرونی او. کژال ابراهیم خدر از زنان نمی‌گوید، بلکه از درون زن بودن می‌نویسد. از میل، از خشم، از ترس، از مادری واز آرزوی آزاد شدن از همه اینها. در ترجمه با تفسیر، هدف این نیست که او را شاعر زنانه‌ی «نمادین» کنیم، بلکه باید صدای زننده‌اش را – با همه تردید و قدرتش – منتقل کرد. ۳- حساسیت فرهنگی در بازآفرینی عشق و بدن: یکی از دشوارترین بخش‌ها برای مترجم، انتقال بی پرده و شجاعانه نگاه او به بدن و عشق است. در شعر کردی، این صراحت نه از میل اروتیک، بلکه از حق سخن گفتن از بدن زن می‌آید. ۴- زمینه‌ی فرهنگی کردستان: در شعرهای کژال، کوه، زمین، تبعید، و باران صرفاً یک تصویر نیستند؛ بلکه بخشی از زبان وجودی زن کردی هستند. وقتی او از «کوه» می‌گوید، آن کوه هم‌زمان پناهگاه و زندان است.

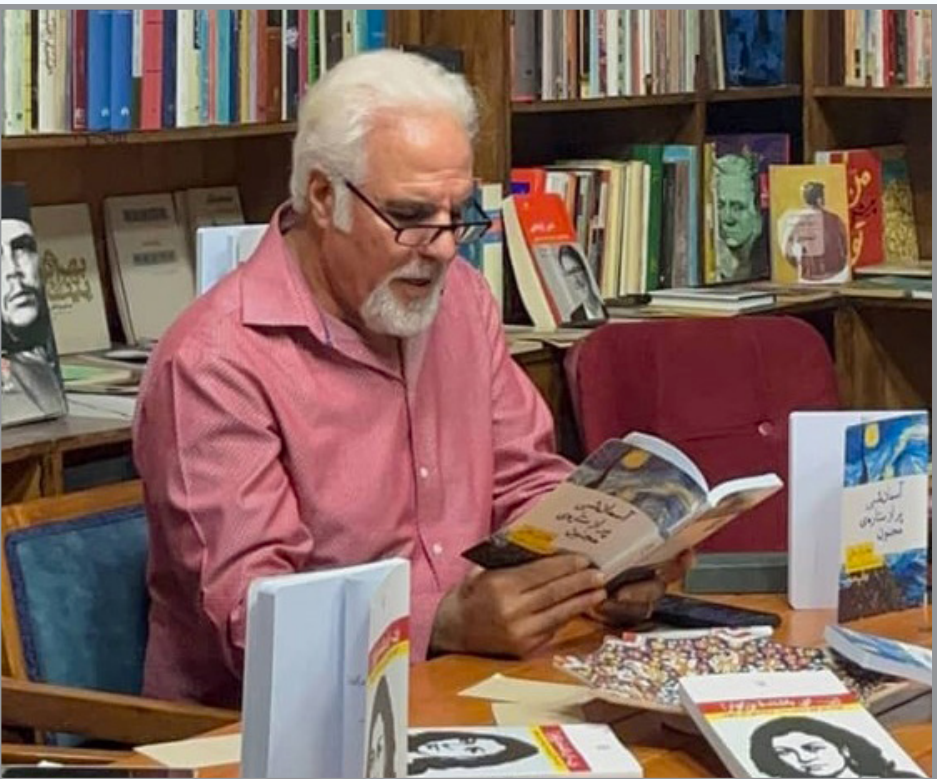
به نظر شما شعر کردی و فارسی در چه نقاطی به هم نزدیک هستند و چه تفاوت‌های اصلی با هم دارند؟

شعر کردی و فارسی، در طول قرن‌ها هم‌زیستی فرهنگی، از یک سو در بسیاری از این مایه‌ها با هم خویشاوند و بسیار نزدیک‌اند. از سوی دیگر در موسیقی، زبان، و نگاه به جهان، تفاوت‌های بنیادین دارند. بیایید با نگاهی جامع اما خلاصه، این دوگانگی با هم خویشی و تفاوت را بررسی کنیم: ۱- زمینه‌ی مشترک تاریخی و فرهنگی: از قرون اولیه پیدایش مشترک تا امروز، شعر کردی و فارسی در یک فضای تمدنی مشترک رشد کرده‌اند. اسطوره‌های مشترک: زن، زندگی، کوه، باران، عشق، اسب، میهن، آتش، آزادی، رنج، خدا... ۲- شباهت‌ها: در گهره‌ی ناب شعری، نه در صرف و نحو. شعر در هر دو زبان، ابزاری برای بقا و اعتراض بوده است. هم شعر کردی و هم فارسی در برابر سانسور، تبعیض یا شکست تاریخی، به زبان پناه برده‌اند. در نتیجه، «رنج» و «امید» در هر دو، دونویز اصلی‌اند. ۳- تفاوت‌های بنیادین، از ریشه‌ی زبان تا آوازی دید: (الف) زبان و ساختار زبانی (ب) زاویه نگاه و سوز شاعرانه در شعر فارسی، محور سنتی، در شعر کردی، محور اغلب جمعی و جغرافیایی است! «زن، قبیله، تبعید، خاک، کوه، مرز...» (ج) حضور طبیعت و اقلیم: در شعر کردی، طبیعت همیشه «زنده» و «فعال» است. کوه می‌بیند، رود حرف می‌زند، برف حافظه دارد. ۴- در سطح فلسفی: شعر فارسی درون نگر و تمایل هستی‌شناسانه دارد. شعر کردی، بیشتر پراتیک و تاریخی محور است. شاعر کردی «رنج زیستن» را در بستر اجتماعی‌اش روایت می‌کند. شعر فارسی گاه انتزاعی‌تر است.

زبان پناه برده‌اند. در نتیجه، «رنج» و «امید» در هر دو، دونویز اصلی‌اند. ۳- تفاوت‌های بنیادین، از ریشه‌ی زبان تا آوازی دید: (الف) زبان و ساختار زبانی (ب) زاویه نگاه و سوز شاعرانه در شعر فارسی، محور سنتی، در شعر کردی، محور اغلب جمعی و جغرافیایی است! «زن، قبیله، تبعید، خاک، کوه، مرز...» (ج) حضور طبیعت و اقلیم: در شعر کردی، طبیعت همیشه «زنده» و «فعال» است. کوه می‌بیند، رود حرف می‌زند، برف حافظه دارد. ۴- در سطح فلسفی: شعر فارسی درون نگر و تمایل هستی‌شناسانه دارد. شعر کردی، بیشتر پراتیک و تاریخی محور است. شاعر کردی «رنج زیستن» را در بستر اجتماعی‌اش روایت می‌کند. شعر فارسی گاه انتزاعی‌تر است.

چه چیزی شما را به سمت ترجمه اشعار کردی سوق داده است؟ لذت شعر ناب!

حفظ وزن، قافیه و آهنگ کلام از بزرگترین چالش‌هایی‌ست که در



Bekes) شاعر تصویر و موسیقی: شیرکو شاید جهانی‌ترین چهره‌ی شعر کردی باشد. زبانش سیال، پر از موسیقی، و آکنده از استعاره‌های چندلایه است. شعر او میان عرفان، سیاست و عاطفه در نوسان است. موسیقی درونی شعرش گاه از بازی با واج‌ها و تانهاینگ‌های طبیعی کردی می‌آید. واژه‌هایش هم‌زمان ملموس و نمادین‌اند؛ مثلاً «کوه» «پرنده»، «باران» در شعر او همیشه چند معنا دارند.

۲- عبدا... پشیو (Abdulla Pashew) شاعر اندیشه و ایجاز: پشیو شاعری فلسفی و موجزه. واژه‌ها را مثل سنگ تراش به‌کار می‌برد؛ هر سطرش فشرده و پر معناست. در ترجمه، اگر حتی یک واژه را اشتباه برگزینی، ساختار فکری شعر فرو می‌ریزد. او از لحاظ ذهنی به ناظم حکمت نزدیک است؛ و از نظر ترجمه، خطرش این است که ساده به نظر می‌رسد، درحالی‌که بسیار پیچیده است.

۳. کژال ابراهیم خدر- شاعر زنانه و حسی: کژال ابراهیم خدر زبانی دارد که در عین سادگی، از درون شعله‌ور است! در شعرش مفاهیمی چون بدن، عشق، هویت و رنج زنانه با سیاست و اجتماع در هم تنیده‌اند. بسیاری از واژگانش جنسیت‌منداند (در کردی گاه واژه‌ها بار زنانه دارند)، اما در فارسی، این تفاوت از بین می‌رود. شعر او با استعاره‌های بومی و تجربه‌ی زیستی زن کرد شکل گرفته است؛ مترجم اگر این بستر را درک نکند، شعر به «نثر لطیف» تبدیل می‌شود.

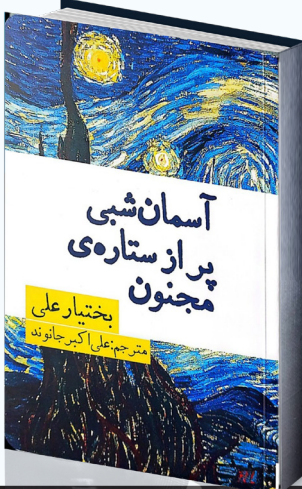
۴- لطیف هلمت (Latîf Halmat) شاعر فلسفه و ترازوی: شعر او آمیزه‌ای از عرفان، بوجی، و پرسش‌های هستی‌شناختی است. از نظر فکری، پیچیده‌تر از شیرکو و پشیو است. همچنین همین موکریانی (Hêmin Mukriyani) شاعر کلاسیک و ملی و دیگران از میان این شاعران، بخیرای علی و کژال ابراهیم خدر سخت‌ترین‌ها برای ترجمه‌اند اما به دلایل متفاوت: بخیرای علی چون اندیشه‌اش چندلایه و رمزآلود است، ترجمه‌ی او نیازمند درک فلسفی، ساختارشناسی زبان و حفظ ابهام است. کژال ابراهیم خدر چون جهان او زبانی- بدنی و فرهنگی است، در عین سادگی گفتاری ترجمه‌اش نیازمند همدلی انسانی، درک جنسیت و آشنایی با فرهنگ کردی است. اولی عقل شاعر را می‌طلبد، دومی دل شاعر را. و شاید بتوان گفت: شیرکو را باید با گوش ترجمه کرد، پشیو را با ذهن، بخیرای علی را با فلسفه، و کژال را با دل و بدن زبان.

از مراحل انتخاب، ترجمه و انتشار این دو اثر بگوئید. در مرحله نخست، دلیل انتخاب این کتاب‌ها ارزش شعری و کلامی آنها بود نه چیز دیگر! در مرحله بعد

تعبص و تعهدی که به شعر دارم باعث شد! چرا که هرچه ترجمه شعر کردی خواندم و تطبیق کردم بسیار نجسب و بی‌زار کننده بود. یک جور تسویه بدفکاری به شعر و خودم بود. من حرفه‌ای، مترجم نیستم. برای کتاب بختیار علی وقت زیادی از با کیفیت‌ترین روز وشب‌ها را می‌خورم را صرف ترجمه کردم. اگر بگویم با وقتی که گذاشتم می‌توانستم یک رمان بنویسم بزرگ نمای نکرده‌ام. سرنوشت، دوسه سالی من را به زادگاهم برگرداند. در خلوت روستا و خانه‌ی پدری که شعر را یک هفته بلند بلند می‌خواندم و اجر می‌کردم تا در جانم جایگردد. تازه تن به ترجمه می‌داد. کار ترجمه که تمام می‌شد برای تطبیق، شعرها را برای شاعر گرامی کرد، سرکار خانم مهیسی می‌فرستادم و بحث بر سر چرایی انتخاب واه‌های شکل می‌گرفت. خلاصه‌ش این دومجموعه پیش‌رو را هر دو مجموعه‌ای که تیغ سانسور در آن‌ها نبوده‌اند! مجموعه یکال یک بار در دولت قلیل کامل رد شد و مجموعه بختیار علی با حذف کامل یک شعر و سطرها و واژه‌ها از سد سخت سانسور عبور کردند و مجوز گرفتند!

در پایان آیا خبری (ترجمه، انتشار، تجدید چاپ) برای مخاطبان‌تان دارید؟

کار جدی ترجمه در دست ندارم. کار ترجمه و کلکار شعر، به قول صائب شبیشه خوردن است اینجا! نه اقبالی و نه درآمدی! تنها انگیزه همان عرق و تعهد به خود شاعر است و که، نه دنیا را می‌سازد، نه آخرت را. بعد از مجموعه‌ی «گوساله‌ها» که کار متفاوتی بود، کاری منتشر نکردم و شعرهای خودم را از سال نود و هفت جمع و جور کردم که اگر شود آسمان منتشر کنم! آگه شاد فرصتی دست داد دلم می‌خواد از شوریده‌ای به اسم فرهاد پیربال گزیده‌ای ترجمه کنم. این هم اضافه کنم تا حالا جایی با کسی مصاحبه نکرده بودم این هم بخشی از بدهی به شعر است که این روزها نه تنها در ایران بلکه در کل جهان حال و روز خوشی ندارد و رو به زوال زیسته! پیروز باشید.



ترجمه اشعار کردی مطرح است. چگونه بین وفاداری به معنا و حفظ موسیقی شعر تعادل ایجاد می‌کنید؟

در حقیقت یکی از بنیادی‌ترین چالش‌های ترجمه‌ی شعر کردی (و هر شعر زنده‌ی اقلیمی) به فارسی یا هر زبان دیگر، وفاداری به زبان مبدا و معنا و وفاداری به موسیقی واژگان است. و در شعر کردی، این دو چنان درهم تنیده‌اند که جدا کردنشان تقریباً محال است. جاهایی گفته‌ام که ترجمه خیانت به شعر است اما گریز و گزیری نیست باید شریک شد و به اشتراک گذاشت. موسیقی در شعر کردی، از کجاست!؟ زبان گفتار و گویش ۲- وزن (oral rhythm) – شعر کردی کلاسیک مانند شعر نالی و همین، وزن عروضی دارند، اما شعر معاصر (مثل شیرکوبیکس یا کژال ابراهیم خدر) بیشتر بر پایه ضربه‌نگ گفتار و عاطفه است. ۳- آواز و مقام – شعر کردی اغلب با موسیقی و آواز همراه است. پس وزن فقط «نوستاری» نیست، بلکه شنیداری هم هست. مترجم خوب، میان دو گوش می‌ایستد: گوش زبان مبدأ و گوش موسیقی درون خود. هرگاه این دو با هم بوازند، ترجمه شعر می‌شود.

شعر کردی سرشار از اصطلاحات، واژگان و مفاهیم فرهنگی است که معادل دقیقی در زبان فارسی ندارد. چگونه این مفاهیم را به خواننده فارسی‌زبان منتقل می‌کنید؟

در شعر کردی – به ویژه در آثار شاعرانی چون شیرکوبیکس، همین موکریانی، کژال ابراهیم خدر، و عبدا... پشیو – واژه‌ها زندگی می‌کنند. هر اصطلاح، بوی خاک و موسیقی دارد. وقتی مترجم می‌خواهد آن را به فارسی برگرداند، اگر تنها به واژه‌نامه تکیه کند، شعر خشک و بی‌روح می‌شود. ۱- فهم عمیق: پیش از ترجمه، زیستن در جهان شعر واژه‌های کردی اغلب «چندلایه‌ان» مثلاً: هاوار (hawar) فریاد، استغاثه، ناله، فریاد در کوه- ژین (jîn) زندگی، ولی نه صرفاً biological، به معنای زیستن با رنج و شرافت- خاک در کردی هم زمین است، هم نیشتمان (راینده، پناهگاه، مادر، هویت و گورا) – اگر مترجم این لایه‌ها را نشناسد، هر انتخابی ممکن است یک بعد را حذف کند. ۲- راه‌های انتقال واژگان و مفاهیم فرهنگی به فارسی: مثلاً: «هاوار من/ از کوه واگویی شد/ اما کسی نشنید.» در اینجا نیاز نیست واژه را ترجمه کنیم «فریاد» کافی نیست. با یافت جمله، خواننده حس می‌کند هاوار نوعی فریاد وجودی است.

در ترجمه شعر کردی به فارسی، آیا نمادهایی وجود دارند که به واسطه انتقال مستقیم آن به زبان فارسی، معنای عمیق یا زیبایی‌شناسانه آن از دست داده یا کم‌رنگ شود؟

زبان به یکی از ریشه‌ای‌ترین چالش‌های زیبایی‌شناسی در ترجمه‌ی شعر کردی به فارسی اشاره می‌کند. بله، بسیاری از نماد‌های شعر کردی وقتی بی‌واسطه و مستقیم به فارسی ترجمه می‌شوند، بخشی از بار عاطفی، تاریخی، یا اسطوره‌ای خود را از دست می‌دهند. به همین خاطر عرض کردم ترجمه خیانت به شعر است! دلیل‌اش این است که در شعر کردی، نماد، نه فقط عنصری زبانی، بلکه حامل حافظه‌ی جمعی، موسیقی قومی و تجربه تاریخی است. وقتی این ریشه از بستر فرهنگی جدا می‌شود، معنا «می‌ریزد» و آن ژرفای بومی که شعر را زنده می‌کند، کم‌رنگ می‌شود. در شعر کردی، کوه فقط طبیعت نیست؛ مثل خاک هویت و پناهگاه است. نماد آزادی، سربلندی، پایداری و تنهایی است. در شعر شیرکو بیکیس می‌خوانیم: «من فرزند کوه‌ام، از سنگ زاده‌ام.» اگر به فارسی تنها چنین برگرد، حس تعلق قومی و اسطوره‌ای حذف می‌شود. در حالی که در یافت کردی، «فرزند کوه بودن» یعنی از تبار آزادگان بودن، از دل رنج و ایستادگی آمدن. اما اگر مترجم بوبافت، و یادان سرزمین را شناسد، آن‌گاه در زبان فارسی هم می‌تواند عطر کوه و خاک را زنده نگه دارد!

برخی از شاعران کردی شهرت جهانی دارند. به نظر شما ترجمه اشعار کدام یک از شاعران پیچیده‌تر و دشوارتر است. چرا؟ این سؤال از این بابت ارزشمند است که در واقع، پاسخ به آن فقط به مهارت زبانی مترجم برنمی‌گردد، بلکه به شناخت جهان فکری و بافت فرهنگی شاعر مربوط می‌شود. در میان شاعران بزرگ کرد، تقریباً همه ترجمه‌پذیراند، اما هرکدام در سطحی خاص مترجم را به چالش می‌کشند.

۱- شیرکو بیکیس Şêrko) برخی از شاعران کردی شهرت جهانی دارند. به نظر شما ترجمه اشعار کدام یک از شاعران پیچیده‌تر و دشوارتر است. چرا؟ این سؤال از این بابت ارزشمند است که در واقع، پاسخ به آن فقط به مهارت زبانی مترجم برنمی‌گردد، بلکه به شناخت جهان فکری و بافت فرهنگی شاعر مربوط می‌شود. در میان شاعران بزرگ کرد، تقریباً همه ترجمه‌پذیراند، اما هرکدام در سطحی خاص مترجم را به چالش می‌کشند.